

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
 تاریخ: ۸ آبان ۱۳۹۶
 موضوع جزئی: سه نکته در مورد آیه دوم-آیه سوم: ۱. ایمان به غیب
 مصادف با: ۱۰ صفر ۱۴۳۹
 جلسه: ۸

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

در مورد بخش دوم آیه دوم که «هدی للمتقین» بود، عرض کردیم وجه اختصاص هدایت در این بخش به متقین این است که اساساً این هدایت یک هدایت تکوینی است که به عنوان پاداش به خصوص متقین داده می‌شود، این دیگر شامل دیگران نمی‌شود، این نظری است که مرحوم علامه طباطبایی داده‌اند و ما این نظر را پذیرفتیم.

پاسخ به یک اشکال

اشکالی که در اینجا درباره متقین به نظر می‌رسد این است که، این کتاب به عنوان هدایت برای متقین ذکر شده است، اگر بخواهیم هدایت را به این معنا بگیریم که مختص به متقین شده است، یعنی هدایت تکوینی که پاداش برای متقین است، آنوقت سوال این است که این چگونه می‌تواند خبر برای ذلک الکتاب باشد، لذا در اینجا پذیرفتن این وجه و پاسخ منشاء یک سوال دیگر می‌شود، ما درباره این کتاب سخن می‌گوییم، «ذلک الکتاب، لا ریب فیه، هدی للمتقین» چه پیام‌های این آیه را دو پیام بدانیم و چه سه پیام بدانیم بالاخره هدی للمتقین در مقام بیان یک نوع توصیفی است برای کتاب، این کتاب در آن ریب وجود ندارد و این کتاب هدایت برای متقین می‌باشد، آنوقت چطور این کتاب می‌تواند هدایت تکوینی برای متقین باشد، اینجا در واقع اگر در پاسخ و در آن وجه مورد نظر دقت کنیم معلوم می‌شود اشکالی وجود ندارد، چون این هدایت اگر پاداش برای متقین باشد، این یک هدایت تکوینی است که متقین را به مطلوب می‌رساند، ولی کتاب در اینجا نقشش این است که متقین بر مبنای کتاب عمل کرده‌اند و به این پاداش رسیده‌اند، پس این کتاب در واقع منشاء و ریشه آن هدایت تکوینی می‌شود، متقین هم کسانی هستند که یک مرحله از هدایت را پشت سر گذاشتند و مشمول هدایت تشریحی کتاب شده‌اند و به آن عمل کرده‌اند، آنوقت از این هدایت پاداشی بهره‌مند شده‌اند، پس اشکالی وجود ندارد، اینکه گفته می‌شود «ذلک الکتاب، هدی للمتقین»، نه به این معناست که خود این کتاب هدایت تکوینی پاداشی متقین باشد، این کتاب و برنامه و التزام به آن و عمل به آن هم در بعد اخلاقی، هم اعتقادی و هم عملی باعث می‌شود که خداوند متعال به هدایت تکوینی انسان را به مطلوب برساند، پس در واقع ذلک الکتاب، منشاء این هدایت تکوینی و باعث این هدایت تکوینی یا سبب این هدایت تکوینی است، لذا دیدید که در باب هدی للمتقین عده‌ای می‌گفتند که باید کلمه «سبب» را در تقدیر بگیریم، یعنی «سببٌ له‌دایة المتقین»، در آنجا منظور هدایت تشریحی نیست که بگوییم کتاب باعث هدایت تشریحی متقین است، این کتاب و عمل به آن می‌تواند سبب پاداش و هدایت تکوینی باشد،

لذا بنظر می‌آید که اشکالی در اینجا وجود ندارد که هدی للمتقین را ما حمل بر هدایت تکوینی کنیم که به عنوان پاداش به متقین داده می‌شود.

سه نکته

نکته اول: اگر خداوند متعال در این آیه «هدی» به کار برده است که مصدر است نه «هادی» که اسم فاعل است، یک جهت آن این است که ما «هدی» رابه همین معنا گرفتیم، یعنی هدایت تکوینی که ایصال الی المطلوب دارد و جهت دیگر آن این است که این کتاب در واقع خودش عین هدایت است و هادی هم می‌باشد، این مثل «زیدٌ عدلٌ» نیست، آنجا می‌گوییم زیدٌ عدلٌ ای زیدٌ عادلٌ، منتهی از باب اینکه این اینقدر عادل است که کأن عین عدل شده است، اینجا منظور از ذلک الکتاب هدی، فقط این نیست که ذلک الکتاب هادٍ للمتقین، بلکه منظور این است که خود این کتاب عین هدایت می‌باشد و در عین حال هادی هم می‌باشد، مثل نور که خودش عین روشنی و در عین حال روشنگر هم می‌باشد.

نکته دوم: مقصود از متقین که هدایت شامل آنها شده است، طبق نظر برخی مفسرین مؤمنین هستند، تقوا در واقع یک مرتبه‌ای از مراتب ایمان نیست، صفتی نیست که مرتبه‌ای از مراتب ایمان باشد، بلکه صفتی است که چون خودش دارای درجات و مراتب است با تمام مراتب ایمان جمع می‌شود، خود ایمان دارای مراتب دارد، و چون خود ایمان دارای مراتبی است، تقوا هم به همین اعتبار یک حالت درونی است که در مراتب مختلف ایمان می‌تواند حضور داشته باشد، لذا ما نمی‌توانیم بگوییم مؤمنی با وصف مؤمن بودن تقوا ندارد، مؤمن یعنی کسی که ایمان و اعتقاد در قلب او نفوذ کرده است نه فقط به لسان، ایمان یک نوع رسوخ در اعتقاد و باور قلبی می‌باشد، کسی که این چنین باشد بالاخره مرتبه‌ای از تقوا ملازم با او می‌باشد، فرق می‌کند با کسی که فقط به زبان اظهار تسلیم و بندگی و عبودیت و امثال اینها می‌کند، پس مدعا این است که منظور از متقین مؤمنین هستند، و آن هم به این معناست که این حالت درونی و وصف با تمام مراتب ایمان جمع می‌شود و قابل شدت و ضعف می‌باشد، لذا اتقی داریم و متقی تر و باتقواتر و کسی که در اوج تقوا می‌باشد، لذا قابل شدت و ضعف می‌باشد چون ایمان قابل شدت و ضعف می‌باشد، اما یک حداقلی از مراتب ایمان باید باشد. منظور از متقین کسانی هستند که این عناصر در وجود آنها می‌باشد، آیات بعدی آیه‌ای هستند که به این پنج خصوصیت اشاره می‌کند، یعنی ما متقین را می‌توانیم با چند آیه بعد بشناسیم که مقصود از متقین چه کسانی هستند.

از آیه دوم تقریباً تا بیست آیه حال کفار و مؤمنین بیان می‌شود، اول حال مؤمنین را بیان می‌کند و بعد از آن حال منافقین و کفار را بیان می‌کند، در بین اوصاف و خصوصیات متقین تنها پنج وصف را در این آیات ذکر می‌کند: ۱. ایمان به غیب «الذین یؤمنون بالغیب»، ۲. «ویقیمون الصلاة»، ۳. «وینفقون مما رزقناهم» ۴. ایمان به آنچه که خداوند بر پیامبر خود نازل کرده است و انبیاء دیگر، ۵. یقین به آخرت «و بالآخرة هم یوقنون»، در این دو آیه بعد پنج وصف از اوصاف مؤمنین را بیان می‌کند، این پنج وصف در حقیقت مبین سه اصل اعتقادی مهم هستند، ۱. ایمان به خدا، که توحید می‌شود،

۲. ایمان به نبوت، ایمان به ما انزل الله و وحی، ۳. ایمان به آخرت، این سه به بعد اعتقادی بر می‌گردد، ایمان به غیب، که منظور همان ایمان به خدا می‌باشد، ایمان به نبوت و پیامبر و وحی، و ایمان به آخرت که معاد می‌شود، این سه اصل اعتقادی را باید انسان متقی به آنها ایمان داشته باشد، منتهی در مورد آخرت بالاتر از «یؤمنون» تعبیر کرده است و فرموده است «یوقنون»، حال فرق این دو را خواهیم گفت و اینکه چرا در باب آخرت و معاد کلمه یوقنون آورده است، اما در مورد آن دو اصل دیگر یؤمنون آورده است.

دو مسئله هم مربوط به حوزه عمل و اخلاق انسان است، ۱. اقامه الصلاة، ۲. انفاق مما رزقناهم، انفاق از رزق و روزی که خداوند به آنها داده است، متقین کسانی هستند که این خصوصیات را دارند، ایمان به خدا دارند یا ایمان به غیب، به خدا معتقد هستند، به پیامبر و ما انزل الله معتقد هستند، به معاد معتقد هستند، نماز میخوانند و انفاق می‌کنند، حال اینکه چرا از بین اوصاف متقین و مؤمنین این پنج مورد را ذکر کرده است ان‌شالله در بیان تفسیر این آیه توضیح خواهیم داد، ولی اجمالاً مقصود از متقین کسانی هست که این پنج خصوصیت در آنها وجود دارد.

خیلی افراد ممکن است به زبان، به وحدانیت و نبوت اظهار کنند اما ایمان و ایقان نداشته باشند، لذا صرف اظهار زبانی موجب صحت اطلاق عنوان متقی نمی‌شود، و به آنها فقط مسلمان گفته می‌شود، اما وقتی به مرحله ایمان برسد، و اعتقاد و باور می‌توانیم بگوییم متقی و مؤمن.

نکته سوم: یک نکته‌ای هم راجع به «لاریب فیه» باقی مانده بود که اشاره می‌کنیم و آن اینکه لا ریب فیه، یک آیه‌ای است که ضمن اینکه نفی ریب از قرآن می‌کند، بالملازمه دلالت بر عدم تحریف قرآن هم دارد، یعنی از این ما می‌توانیم عدم تحریف را هم نتیجه بگیریم، چون اگر کتاب محرف بود آنوقت موجب ریب و شک میشد، همینکه می‌گوید ریب در آن نیست، بالملازمه دلالت بر عدم تحریف می‌کند، چون هرگونه تحریف، چه به زیاده و چه به نقص نظام این کتاب را به هم میریزد، زیاده به هر نحوی و نقص به هر نحوی در قرآن به این معناست که دخالت کرده‌اند در مضامین بلند این آیات و آنچه که از ناحیه بشر از این کتاب کم شود و یا به آن اضافه شود چون از ناحیه خداوند متعال نیست و آمیخته با باطل است می‌تواند منشاء ریب و اشتباه شود، پس لاریب فیه به نوعی ملازم با عدم تحریف قرآن و نفی تحریف قرآن هم می‌باشد.

آیه سوم: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»

سه ویژگی از ویژگی‌های پنجگانه‌ای که مورد اشاره قرار گرفت در این آیه بیان شده است، اولین آنها «یؤمنون بالغیب» متقین یا مؤمنین کسانی هستند که به غیب ایمان دارند.

معنای ایمان

ایمان در واقع به معنای رسوخ اعتقاد در قلب می‌باشد، اگر اعتقادی در عمق قلب انسان نفوذ کند و استوار شود می‌گویند ایمان شکل گرفته است، حال متعلق ایمان می‌توان هرچیزی باشد، می‌تواند حق یا باطل باشد، هر نوع اعتقاد قلبی که در قلب انسان رسوخ کرده است و جا گرفته است به آن ایمان گفته می‌شود، ریشه و ماده ایمان هم «أ م ن»

است، به معنای امنیت، اگر انسان به چیزی اعتقاد و باور قلبی پیدا کند این موجب امنیت و آرامش می‌شود، چون بدترین چیزی که آرامش را از انسان سلب می‌کند شک و تردید است، ناآرامی روحی، اضطراب‌های روحی، همه بخاطر تردیدها و شک انسان است، اگر انسان به چیزی اعتقاد قلبی داشته باشد و در آن موضوع شک و تردید نداشته باشد، نسبت به آن موضوع آرامش و امنیت دارد، اگر نسبت به یک موضوع انسان ناآرام است برای این است که دچار شک و تردید می‌باشد، شک و تردید آفت اعتقاد است و ریشه اعتقاد را سست می‌کند و لذا در آن موضوع ناامنی پدید می‌آید. پس ایمان به معنای اعتقاد به شیء می‌باشد، اعتقاد به شیء گاهی به خود آن شیء محدود می‌شود، گاهی دامنه آن گسترده‌تر می‌شود و شامل برخی لوازم آن شیء می‌شود، گاهی به همه لوازم تسری پیدا می‌کند، بر همین اساس ایمان از حیث دامنه و عمق متفاوت است، چون اعتقاد انسان‌ها به حسب دامنه و عمق نسبت به اشیاء متفاوت است، یکوقت شما به چیزی اعتقاد دارید اما به لوازم آن معتقد نیستید یا غافل هستید، یا ممکن است انسان به یک شیء معتقد باشد، برخی لوازم آن را هم ببذیرد اما به همه لوازم آن معتقد نشده باشد، اما زمانی که انسان به یک شیء و همه لوازم آن معتقد شد و یک اعتقاد راسخ قلبی پیدا کرد آنوقت است که ایمان هم از حیث عمق و هم از حیث دامنه در مرتبه شایسته‌ای قرار گرفته است، بر همین اساس است که می‌بینیم مؤمنین از حیث ایمان یکسان نیستند، چون اعتقادات آنها متفاوت است، کسی ایمان قلبی او در حد اعتقاد و باور به یک شیء است، و کسی برخی لوازم آن را قبول دارد، کسی همه لوازم آن را قبول دارد، لذا سطوح ایمانی و دامنه چیزهایی که به آن ایمان دارند و عمق آن متفاوت است، بعضی مؤمن هستند و بعضی مؤمن‌تر.

روایاتی هم در باب ایمان وارد شده است که ان‌شاءالله خواهیم خواند.

معنای غیب

«غیب» در مقابل «شهادت» یعنی چیزی که در حوزه حس و درک انسان قرار ندارد، آنچه که انسان بالحواس درک می‌کند، اینها قطعاً مربوط به عالم شهادت است، آنچه که ممکن است بالحواس درک نشود، ولی با واسطه درک شود آن هم در حوزه شهادت است، یک سری امور در این عالم هستند که ما آنها را نمی‌بینیم، با ابزار عادی حس نمی‌کنیم، ولی اینها غیب نیستند، مثلاً مولکول و سلول‌های موجودات مادی، آیا چون با حواس پنجگانه لمس و حس نمی‌شوند، اینها را جزء امور غیبیه می‌دانیم؟ قطعاً اینگونه نیست، چون سلول و مولکول اگرچه با چشم عادی دیده نمی‌شوند اما با چشم مسلح قابل دیدن هستند، پس آن هم محسوس به حواس است، هرچیزی که در این عالم و در عالم ماده وجود دارد ولو به چشم دیده نشود، این از عالم شهادت است، عالم غیب نیست، غیب یعنی چیزی که در محدوده حس و درک آدمی قرار ندارد، مثل خود خداوند، مثل بعضی از آیات کبرای الهی که از حوزه و حیطه حواس ما غائب هستند.

پس عنوان غیب طیفی از امور را شامل می‌شود از جمله خود خداوند، خداوند محسوس به حواس آدمی نیست، وحی را شامل می‌شود، وحی چیزی نیست که ما با حواس بتوانیم آن را درک کنیم، این هم غیب می‌باشد، «ما انزل الله» این

چیزی است که ما نمی‌توانیم حقیقت آن را درک کنیم، به نوعی آخرت و معاد هم غیب است، توحید، نبوت و معاد همه از مصادیق غیب هستند.

در این آیه سخن از ایمان به غیب است، می‌گوید، مؤمنین و متقین کسانی هستند که ایمان به غیب دارند، یعنی با آنکه حواس ظاهری آنها، اینها را درک نمی‌کند، اما با عقل خود اینها را درک می‌کنند.

معنای ایمان به غیب

ایمان به خدا مهم‌ترین و بارزترین مصداق ایمان به غیب است، و در اینجا مقصود از غیب، خصوص خداوند متعال است، چون از وحی و ما انزل الله یعنی نبوت و معاد در جمله بعد سخن، بیان آورده است، در اینجا می‌توانیم بگوییم ایمان به غیب یعنی ایمان به مبدأ، پس «الذین یؤمنون بالغیب» یعنی «الذین یؤمنون بالله»، یؤمنون به وحدانیه، مقصود از غیب با توجه به این توضیحی که دادیم و با توجه به اینکه به خصوص دو مورد و دو مصداق از مصادیق غیب را بعد از آن ذکر کرده است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که در اینجا ایمان به غیب یعنی ایمان به خدا، پس اولین ویژگی مؤمنین و متقین این است که به خداوند متعال ایمان دارند، یعنی باورشان شده است و در قلبشان رسوخ کرده است که خداوند خالق و رب این عالم است و تنها مؤثر فی الوجود است.

«والحمد لله ربّ العالمین»